



عکس: مهدي حسيني، شهروند آسایشگاه جانان آصفاب و روان

دیالوگ ۱

هیچکی نمی دونه کی قراره منفرجه بشی

شون بر می گردن. فراست: تو داری خودتو از بین میبری جوون. تو هر کاری از دست برآمده کردی، تاحد جون کنندن. همه په روزی بازنشسته می شن، امروز روز بازنشستگی تونه. دوره زمونه تغییر کرد. یه نگاهی به اطرافت بنداز. آدمهایی رو می بینی که هیچ نسبتی با تو ندارن. تو اونا رو بیه لاقیدی متهم می کنی اما اونا فقط می خوان اشتباه ما رو تکرار نکنن؛ اونا می خوان به عقشون اقتدا کنن.

روزبه: روزی که به گوشت تن اون بچه‌ها نیاز بود که مثل یه دیوار دور این مملکت کشیده بشه کسی رجز عقل نمی خوند. کی اون زمین‌هارو آزاد کرد؟

فراست: به زمین مشغول شدیم از زمان غافل موندیم؛ زمان هم شورید ما رو، پس زد.

روزبه: حال دایگه ما شدید پس مونده این سفره؟

فراست: یه طرفه به قاضی می‌ری جوون. تو گل سرنسید این مملکتی. مردم استخون‌های پوسیده شما رو تبرک می کنن؛ اما دایگه کسی واسه این حرفا تره هم خورد نمی کنه؛ حتی اگه فریاد بزنی صدات به گوش کسی نمی‌رسه. توی گوش‌ها صدای غریبه‌ای پیچیده که دایگه صدای آشنانو نمی شنوقه.

روزبه: صدای غریبه داره از گلوی خودم درمید. منی که ۲۰ سال پیش قاطی خلق الله اویزونو دو طبقه سر می‌خوردم می‌رفتم جوادیه و قنات آباد، حالا ماشینم شده شنباق پرند، خونام شده قصر ششاه آباد. دایگه هر چی هم زور بزمن فقط صدای غریبه از گلو درمید.

فراست: تو مثل یه مین می‌مونی که نه منفرجه شدی نه خشتی. این وسط موندی میون دست و پا، هیچکی نمی‌دونه تو رو چه جور باید از کار انداخت. هیچکی هم نمی‌دونه کی قراره منفرجه بشی.



دیالوگ ۲

گاهی دیوونم، خنگ که نیستم

ولی حالش خوبه. به اونیه که زده حالش زیاد خوب نیس

تلفن: زنگ می‌خورد
مرد پشت تلفن: گوشی رو بردید به سردار تریبی.

مرد پشت تلفن: از دوستانم، راجع به دخترتون خبر دارم.

مرد پشت تلفن: «میگه از دوستای قدیمته.»

مرد پشت تلفن: «سلام رفیق عزیزم.»

مرد پشت تلفن: «بچه سردار، چطوریه مرد مجلد؟»

امیر حسین: «فک کنم ما با هم حرف‌مونوزدیم.»

مرد پشت تلفن: «احسنت. هنوز مغزت کار می‌کنه»

امیر حسین: «فرمایش؟»

مرد پشت تلفن: «بای این مغز دیجیتالی و زبون چرب و نرم مخ خیلیا رو زدی بردی گوشت جلوی توپ کردی. حال‌عقوبت پس بده سردار.»

امیر حسین: «تو کی هستی؟»

مرد پشت تلفن: «پدر به گوشت جلوی توپم، یه استعداد، اگه بودالان یه ستاره می‌شد.»

امیر حسین: «حالا هم ستاره‌ان. اگه ستاره شناس باشی.»

امیر حسین: «داستان «امیر حسین»... جنبانز مبتلا به موج‌گرفتنی است که پس از سال‌ها به خانه بازمی‌گردد و با ازدحام‌های محیط اطراف و الودگی‌های صوتی مدام حال متشنجی پیدا می‌کند، در این میان تلفن‌های ناشناس او را آزار می‌دهد و سلامتش را به مخاطره می‌اندازد؛ زنگ‌هایی که از سمت پدر یکی از رزمندگان‌های به شهادت رسیده جنگ صورت می‌گیرد. این فیلم به تهیه‌کنندگی «محمد رضا تخت کشیان» در سال ۱۳۸۵ تولید شده است. سطرهای پایین دیالوگی است که بین «امیر حسین» یا بازی «خسرو شکیبایی» و «فاطمه گودرزی» همسرش در نقش «مریم» در یکی از سکانس‌های فیلم گفته شده است.

امیر حسین: خودش سالمه؟

مریم: کی؟

امیر حسین: مریم.

مریم: ما؟

امیر حسین: من گاهی دیوونم، دایگه خنگ که نیستم، به خبری شده ترس به هم نمی‌ریزم، قرصم خودم.

امیر حسین: «ممنونم که دایگه خنگ (قرص‌ها را جلوی او می‌گذارد و می‌گوید) مریم؛ چیزی نیست‌ها. حوری به تصادف کرده



باشم! متأسفانه هنوز مصرف داروهای روان‌پزشکی در میان مردم انگه‌های زیادی دارد و در بسیاری از موارد، وجود درد و توصیه دیگران به مصرف مواد باعث شروع اعتیاد می‌شود.

در مورد اعتیاد بیماران مبتلا به اختلال استرس پس از جنگ، نکته مهم دیگری هم وجود دارد. اعتیاد در واقع یکی از عواقب عدم درمان و رسیدگی مناسب به این بیماران است و نباید آنها را به گوتاهی، بی‌ارادگی یا ضعف شخصیت متهم کرد. بیماری وخیمی که بسیاری از این افراد تحمل می‌کنند پیامدهای سنگینی از جمله انزوای اجتماعی، از کار افتادگی شغلی و مشکلات جدی خانوادگی دارد و اعتیاد نیز در این مسیر با فراوانی بالا روی می‌دهد. در تعیین غرامتی که برای این جانبازان در نظر گرفته می‌شود نیز نباید بروز اعتیاد عاملی در جهت کاهش آن قلمداد شود؛ برعکس، وجود اعتیاد در کنار PTSD نشان‌دهنده‌ی وخامت بیشتر بیماری و نیاز بیشتر بیمار به مراقبت و حمایت است.

تامین اقتصادی جانبازان چه نقشی می‌تواند در درمان آنها داشته باشد؟

اختلالی به نام «روان‌بزدلی غرامت» وجود دارد؛ یعنی وقتی شما به یک بیمار اعصاب و روان به خاطر وجود برخی از علایم پول پرداخت می‌کنید، در این شرایط بهبودی علایم به سادگی امکان پذیر نمی‌شود و حتی این ارتباط مالی منجر به ادامه یافتن علایم می‌شود. در واقع به شکلی ناخودآگاه، مغز به این نتیجه می‌رسد که علایم نباید خوب شود. اگر فرد بیمار تنها در صورت رفتارهای پر خاشگروانه غرامت دریافت کند و هنگامی که برخلاف گذشته برخاست نکند و آشانه نشکند غرامت اقطع شود، بیماری جدیدی در او شکل می‌گیرد که عامل آن تنها دریافت غرامت در قبال وجود بیماری است. البته این حالت همان تمارض نیست چرا که تمارض در وضعیتی کاملاً آگاهانه صورت می‌گیرد. بنابراین در چنین مواردی که یک بیماری مزمن روان‌پزشکی وجود دارد که به تبع آن فرد سال‌های فعال جوانی خود را از دست داده و اکنون مدت‌هاست که توانایی اشتغال یا حتی انجام وظایف ساده خود در خانواده را ندارد، پرداخت غرامت و تعیین درصد جانبازی باید به صورت مادام‌العمر و مستقل از میزان بهبودی کنونی علایم تعیین شود. اختلاف نظر در تشخیص متخصصان نیز موضوعی است که به تفاوت در نتیجه کار منتهی می‌شود. ممکن است پزشکی بگوید که برای تشخیص PTSD باید هر ۳ دسته علایمی که گفته شد وجود داشته باشد و در صورتی که اکنون پس از سال‌ها از شروع بیماری، یکی از این ۳ دسته علایم در مصاحبه با بیمار آشکار نشود، فرد مورد نظر دیگر مبتلا به PTSD نیست. بدیهی است که در طول سال‌ها از شروع بیماری برخی از علایم آن ممکن است تغییر کند یا بر طرف شود یا آن که در یک مصاحبه روان‌پزشکی نتوان علایم کامل را به دست آورد. در روان‌پزشکی، اصولاً از تشخیص «همه عمر» استفاده می‌شود؛ به این معنا که مثلاً برای تشخیص PTSD لازم نیست که همه علایم آن «هم‌اکنون» وجود داشته باشد و در صورتی که برخی از علایم بیماری بهبود یافته نیز تشخیص اولیه تغییر نمی‌کند. به جز این، توجه به این نکته دارای اهمیت است که فردی که سال‌های مفید عمرش را به دلیل ابتلا به یک بیماری از دست داده و اکنون در میانسالی یا کهنسالی است و توان جبران سال‌های از دست رفته را ندارد، نمی‌توان با بهبودی نسبی برخی از علایم بیماری، حمایت اجتماعی-اقتصادی از او را

کنترل و اراده آنها بوده است، بنابراین طبیعی است که پس از چنین رویدادی فرد دچار احساس تقصیر شود و چه بسا در مواردی تا آخر عمر این احساس گناه را به همراه داشته باشد. البته هنگامی که چنین رفتارها و واکنش‌هایی همه روزه رخ می‌دهد و کشمکش‌های درون خانواده روزه‌مره می‌شود، ممکن است به تدریج پشیمان شدن رنگ بیازد و جای آن را سوءظن و بدگمانی بگیرد. فرد احساس می‌کند که دیگران او را درک نمی‌کنند یا ممکن است از دیگران متوقع شود که در هر حال باید بداند و او یک بیمار اعصاب است و باید او را تحمل کنند.

رواندا آژانسسی که من را به این جان‌سازاند

رژمنده‌های دوران جنگ بوده؛ او برایم تعریف کرد که با یک گروه ۷ نفره کاملاً در محاصره نیروهای عراقی قرار می‌گیرد، با تلاش زیاد راه خروجی پیدا می‌کند؛ و به آن سمت می‌دوید؛ هرگز مژگین نمی‌زند؛ هم‌رزم جلوتر از او با اصابت چند ترکش به پاهایش از زمین جدا می‌ماند، رواندا آژانس هم مجبور می‌شود که از روی او پرت شود و به راهش ادامه دهد. در این موقع هم‌رزم به زمین افتاده می‌گوید: «صبیر کن رفیق، من رو هم با خودت ببر، مادر من منظره.» او با گفتن این جمله و یادآوری این صحنه به شدت گریه کرد و از عذاب وجدان این که نتوانسته او را نجات دهد به هم ریخت. آیا می‌شود این مورد را هم جزو ویژگی‌های من‌نیط با بحث امروز طبقه‌بندی کرد؟

بله، به این وضع «حساس گناه فرد بازمانده» گفته می‌شود. برای تبیین این مورد سکناس یکی از فیلم‌های سینمایی را یادآور می‌شوم؛ در یک کش و قوس وقتی یک رزمنده می‌خواهد همراه خود انجالت دهد او را زیر آب می‌برد تا گلوله‌ای به او بر خورد نکند، آنها بالا می‌آیند ولی به ناچار باز هم پایین می‌روند؛ آن قدر زیر آب می‌مانند تا مطمئن شوند شرایط

جنگ جان بر کفی کرده، هم‌اکنون مدال‌های افتخار را بر دوش داشته باشد و جامعه احترامی درخور به او نشان دهد. حال که در بسیاری از موارد چنین شرایطی تأمین شرایط ابتدایی یک زندگی ناتوانند و از سویی ناملایمات ناشی از رفتارهای اجتماعی دیگران نیز بر این بار می‌افزاید، توجه به مسائل اجتماعی-اقتصادی جانبازان اهمیت بسیار بیشتری می‌یابد. بسیاری از افراد هنوز با یه کار بردن کلماتی مانند «وجی» جانبازان اعصاب و روان را خطاب می‌کنند و آنها را به عنوان افرادی غیرعادی با دست نشان می‌دهند. مسائل معیشتی، خانوادگی و اجتماعی زیادی را می‌توان برای آنها نام برد. جانبازی هست که منزلت کنار یک ایستگاه تاکسی قرار گرفته و طبیعتاً نراندن هاگای برای پیدا کردن مسافران خود در ایستگاه تاکسی بلند صحبت می‌کنند. این جانباز هم در واکنش به این صداها گاهی از پنجره پارتمانش گلدان‌هایی را پایین می‌اندازد. او می‌گوید یک تابلو هم پایین منزلش نصب کرده و در آن چیزی با این مضمون نوشته که «یک جانباز اعصاب و روان در این محل زندگی می‌کند. لطفاً سکوت و رعایت جالبه‌جا کرده و به جای آن بطری‌های پلاستیکی آب معدنی گذاشته است.

بعده از پایان این برانگیختگی چه اتفاقی می‌افتد؟ یعنی وقتی که یک فرد دچار PTSD به حالت عادی اش برمی‌گردد و اتفاقات حالت برانگیختگی خود را مرور می‌کند چه می‌شود؟

عموم آنها با مرور کردن آن حالت به شدت پشیمان می‌شوند و احساس انزجار از رفتار خود می‌کنند و می‌پندارند که دیگر شخصیت سابق را ندارند. برخی از آنها فسوسولیت‌هایی در جنگ داشته‌اند یا نیروهایی از آنها فرمانبرداری می‌کرده‌اند و حالا احساس می‌کنند که دیگر کسی آنها را به حساب نمی‌آورد. حتی خانواده‌شان ممکن است هر روز آرزو کنند زودتر از خانه بیرون بروند. به عنوان نمونه، دختری می‌خواهد ازدواج کند و خانواده طوری برنامه‌ریزی می‌کند که در روز خواستگاری پدر در خانه نباشد و در آن روز او را در بیمارستان بستری می‌کنند. یا در روزهای امتحان بچه‌ها، پدر را در بیمارستان بستری می‌کنند تا خانه ساکت و مناسب برای درس خواندن شود. رفتارهای پر خاشگروانه بیماران مبتلا به PTSD از نوع تکانشی است؛ یعنی بدون برنامه قبلی و به صورت ناگهانی انجام می‌شود؛ بنابراین طبیعی است که فرد پس از فرونشستن خشم بسیار پشیمان شود یا به شدت بی‌قرار و گریبان می‌شود و حتی در موارد شدید با کنشی به شکل خودزنی یا اقدام به خودکشی نشان دهد. در مواردی دیده می‌شود که این بیماران صدمات جسمانی شدیدی به افراد خانواده خود که اتفاقاً برایشان بسیار عزیز بوده‌اند وارد کرده‌اند. این واقعیت نشان می‌دهد که آنها در شرایطی حاد که رفتاری خشونت‌آمیز نشان داده‌اند، این رفتار کاملاً خارج از

